

به نام آرمانی‌ترین آرمان‌ها

انسان‌شناسی کلود لوی استروس

(نیاز دنیای جدید به اسطوره)

دکتر عباس محمدی اصل

ایران

تقدیم به

کلود لوی استروس

که به من آموخت:

هر کس سخن از انسان به میان آرد،

سخن از زبان به میان آورده

و هر کس از زبان سخن گوید،

از جامعه سخن گفته است.

عباس محمدی اصل

فهرست

سخنی با خواننده

مقدمه

زندگی نامه

منابع فکری

بینش

روش

دیدگاه کلی

انتقادات

خلاصه

کتاب نامه

سخنی با خواننده

کلود لوی استروس^۱ در حوزه انسان‌شناسی ساخت‌گرای فرانسه در پی رسوخ به لایه‌های زیرین سطوح فرهنگی و تمرکز بر مکانیسم‌های آنها در عرصه‌هایی چون اسطوره به‌جای مردمان و رفتارهای‌شان برآمد. وی می‌خواست مثلاً اسطوره‌ها را چونان خواب جامعه و به‌منزله روان-کاوی آن تجزیه کند و نشان دهد چگونه چنین ترکیبی می‌تواند در محدوده‌های متضادی واقع در میان مرگ-زندگی، طبیعت-فرهنگ و مواد خام-پخته درک شود. درحالی‌که خصوصاً شعب پوزیتیویسم اعم از طبیعت‌گرا یا واقع‌گرا به وجود واقعیتی مستقل از دریافت آدمی قائلند؛

۱. Claude Lévi-Strauss, ۱۹۰۸-۲۰۰۹

لوی استروس این واقعیت مستقل را در تعاطی با منویات کنشگران انسانی دریافت که به میانجی نمایندگاری نمادهای فرهنگی به آنها گره خورده‌اند.

به نظر لوی استروس در زمان حال از ادراک حسی خود خصوصاً در شناخت حیوانات و گیاهان بسیار کمتر بهره می‌بریم تا اقوام نانویسا که آگاهی فوق‌العاده دقیقی از محیط و امکانات‌شان داشتند. این قابلیت‌ها و آگاهی‌ها را ما به‌تمامی از دست داده‌ایم؛ اما در عوض از دانش‌ها و توانایی‌های دیگری برخوردار شده‌ایم مستلزم تمرین و پرورش توانایی‌های ذهنی که چون مورد نیاز اقوام ابتدایی نبوده، پس انجام هم نگرفته و تحقق نیز نپذیرفته است. از این جهت مغز انسان با وجود تفاوت‌های

فرهنگی میان گروه‌های بشری اما در همه جا یکی است و بهره‌مند از قابلیت‌های یکسان. علی‌رغم اینکه مغز انسان در همه جا یکسان است و محدودیت‌های عمل‌کننده در کارکردش همانندند؛ اما ذهن همیشه با مسائل مشابهی روبه‌رو نیست و این مسائل اشکال متنوعی دارند ناشی از عواملی مانند محیط جغرافیایی، آب و هوا، وضعیت تمدن جامعه در برهه‌ای معین، تاریخ باستانی و معاصر جامعه و همچنین خلیات و سرگذشت شخصی و موقعیت فردی یکایک اعضای جامعه مثلاً در گروه، سازمان و امثالهم. به دیگر سخن نظام در همه جا مشابه است؛ اما درون‌داد و برون‌داد متغیرند و حالات متمایزی می‌آفرینند. بدین‌سان است که مثلاً لوی‌استروس اسطوره را فی‌نفسه مرتبط با تفکر می‌داند که در آن انسان‌ها به گمان او

به صورت رده‌بندی به‌ویژه به صورت جفت‌های
متقابل می‌اندیشند و آنها را بر جهان بازمی‌تابند.
به نظر لوی استروس پس بدوی وجود ندارد و
اندیشه وحشی نیز مانند همه انسان‌ها به منطق
توسل می‌جوید، با این تفاوت که چنین اندیشه‌ای
بیشتر ملهم از طبیعت است. از این لحاظ اقوام
به اصطلاح عقب‌مانده یا نامتمدن و ابتدایی از نظر
فعالیت ذهنی از شهروندان جوامع متمدن هیچ کم
ندارند و اعمال مغزی آنها به همان اندازه غنی و
پیچیده است. لوی استروس با کندوکاو در زندگی
غیرمادی اقوام ابتدایی پی برد کارکرد ذهنی انسان
نامتمدن اساساً با ذهنیت پیشرفته و عقل‌گرای
انسان مدرن فرقی ندارد و آیین‌ها و باورهای
جماعت ابتدایی با تفکرات و نظریات جامعه

پیشرفته وجوه مشترکی دارند که می‌توان آنها را
قوالبی ساختی خواند. بدین منوال می‌توان بین
اندیشه اقوام گوناگون اعم از بدوی و مدرن در
ورای شباهت‌ها و تفاوت‌های ظاهری، مشترکات
عمقی‌تری مشاهده کرد. انسان‌شناسی ساخت‌گرایی
وی با تکیه بر داده‌های مردم‌شناسان میدانی از این
حیث معطوف به بررسی و فهم این ساخت‌های
مشابه در روابط خویشاوندی اقوام مختلف، باورها و
اندیشه‌ها و حتی عادات غذا خوردن، داستان‌سرایی
و اسطوره‌پردازی‌ها و بلکه همه گوشه‌های زندگی
اجتماعی‌شان است. لوی‌استروس با مطالعه تطبیقی
عرصه‌های گوناگون روابط انسانی در میان اقوام
ابتدایی و متمدن ثابت کرد حیات غیرمادی اقوام
ابتدایی شامل باورها و آیین‌ها و اسطوره‌های پرشاخ
و برگ نه هیاهویی بیهوده، بل عناصر نظامی

نشانه‌ای است که به یاری ساخت‌شناسی قابل فهم است و انسان متمدن جوامع مدرن نیز اصلاً با بهره‌گیری از همین ساخت‌ها دنیایش را قابل فهم می‌سازد.

عباس محمدی اصل

دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

کلود لوی استروس از منظر انسان‌شناسی ساختی^۱ به مطالعه فرهنگ پرداخت. از این نگره زندگی اجتماعی را نمی‌توان با سرشت درونی پدیدارها توجیه کرد یا به‌گونه‌ای تجربی و با واقعیاتی توضیح داد که خود سخن می‌گویند. هرچند پژوهش تجربی بخش مهمی از آثار لوی-استروس را تشکیل می‌دهد؛ اما او تجربه‌گرا نیست و به جای ارزش درونی عناصر تشکیل‌دهنده نظام بر شیوه ترکیب این عناصر تمرکز می‌جوید تا تفاوت و رابطه و ترکیب آنها را چونان مؤلفه‌هایی ردیابی کند که به تقابل‌ها و تناقض‌هایی می‌انجامد مسبب پویایی قلمرو اجتماعی. بدین‌سان

۱. Structural Anthropology

در حالی که بسا پژوهشگران اجتماعی تفاسیر خود را درباره زندگی اجتماعی به همان جامعه خاصی محدود کرده‌اند که در آن پژوهش میدانی انجام داده‌اند؛ اما لوی استروس با نظریه‌پردازی بر اساس داده‌های خود و انسان‌شناسان دیگر رویکردی تعمیم‌گرا را دنبال می‌کند.

از این نگره امر اجتماعی به روان‌شناسی فردی قابل تحویل نیست. امر فردی نمی‌تواند بیرون از جامعه وجود داشته باشد، چه تعریف خصیصه بشری ناشی از قابلیت نمادینی است که همواره دستگاهی جمعی می‌ماند. از طریق عضویت در جامعه است که رفتار فردی می‌تواند نمادین و در نتیجه انسانی باشد. جامعه‌شناسی‌گرایی^۱ و

۱. Sociologism

روان‌شناسی‌گرایی^۱ از این حیث بی‌فایده است؛ زیرا امر اجتماعی-روان‌شناختی، موجودیتی لایتجزی است: «این دو سامان^۲ در رابطه علی با یکدیگر قرار ندارند... بلکه صورت‌بندی روان‌شناختی در سطح روان فردی صرفاً ترجمه‌ای است درست از ساخت جامعه‌شناختی».

(Lévi-Strauss, ۱۹۵۰/۱۹۸۷:xvi) در این میان تنها حالت ناآگاه^۳ است که پیوند فرد و جامعه را برمی‌آورد؛ زیرا واجد هر دوی عینیت امر اجتماعی و ذهنیت امر روان‌شناختی است. امر اجتماعی پس هم متضمن روان عینی است و به نحو ناآگاه گویای پدیداری آن به شمار

۱. Psychologism

۲. Orders

۳. Unconscious

می‌رود. از این حیث می‌توان گفت ناآگاه
«اصطلاحی میانجی بین خویش^۱ و
دیگری^۲ است» (Lévi-

Strauss, ۱۹۵۰/۱۹۸۷:xxx-xxxii)

لوی استروس طبق نظریه پیوند می‌پذیرد آنچه
انسان را می‌سازد نه طبیعت که بعد فرهنگی است
و کلید فهم زندگی اجتماعی نه زیست‌شناسی که
ساخت‌های نمادین خویشاوندی، زبان و مبادله کالا
و امثالهم است. مثلاً نظام‌های خویشاوندی در مهار
طبیعت چونان پدیده‌هایی فرهنگی نمودار می‌شوند
مبتنی بر منع محرم آمیزی^۳ و از این حیث نه
طبیعی که تمهیدکننده گذار از طبیعت به

۱. Self

۲. Other

۳ Incest taboo

فرهنگ‌اند. بدین قرار لوی‌استروس در نظریه طبقه‌بندی مدعی است طرح‌های کلی مفهومی، شبکه‌ای از روابط رمزینده‌اند که انسان‌ها را قادر می‌سازند جهان طبیعی و اجتماعی را به‌مثابه کلیاتی سازمان‌یافته درک کند. از آنجاکه «مردم‌شناسی فقط در آن لحظه می‌تواند به‌عنوان یک علم متولد شود... که فرهنگ اروپا - و لذا تاریخ متافیزیک و مفاهیمش -... مجبور به توقف توجه به خودش به‌عنوان فرهنگ مرجع شود» (Derrida, ۲۰۰۵: ۲۵۱)؛ لوی‌استروس عقیده داشت انسان‌شناسی در تماس با سایر فرهنگ‌ها و طرز تفکرها باید عمیقاً متامل معنای تجربه فرهنگ دیگری شود تا به درک تفاوت‌های فرهنگی نائل آید. ارزش رویارویی با دیگری یا به‌جای دیگران بودن، اصلاح درک و فهم خود ما را

نوید می‌دهد و این چیزی است که هرگز از معانی ثابت یا رمزگشایی ساده مدلول ساخته نیست. به عقیده او می‌توان از تبدیل اسطوره به تاریخ معنایی تازه یافت. رمزگشایی دلالت بنا به ارتباط یک‌به‌یک دال و مدلول‌ها نیز نشان می‌دهد اساطیر فی‌نفسه و جز در رابطه باهم فاقد معنایند و به همین جهت نیازمند در نظر گرفتن آنها در جریان تبدیل‌شان هستیم. پس اسطوره چون رمزینه ثابتی نمی‌پرورد، کسی چون فروید به خوانش روان - جنسی^۱ اساطیر می‌پردازد و این به همان ترتیبی است که منطق مثلاً بومیان در اقتباس و استفاده از آنها در حل مشکلات و پارادوکس‌های بومی اقتضا می‌کند. باین حال کارل یونگ کهن‌الگوها را

۱. Psycho-sexual

ناشی از ناخودآگاه جمعی و با ارجاع به اسطوره‌ها توضیح داد یا رودولف اتو و میرچا الیاده اسطوره‌ها را توضیح مناسب فعلی متناظرش در مذهب یافتند. چنین است که اسطوره حتی اگر هم ساختی داشته باشد؛ اما باز هم به‌عنوان نیرویی خودنمایی می‌کند که با تجربه مخاطبش چنان جفت می‌شود تا او را بالقوه مولد کرده و در نتیجه در معرض فرایندی از تحول شخصی خصوصاً تا سرحد نیل به تفکری شاعرانه نهد.

او نظام‌های خویشاوندی را با ساخت نظام واکی زبان مقایسه کرده و رابطه دستگاه‌های نمادین را با واقعیت اجتماعی و خود این واقعیت به نحو مستقل و در قالب تمایز زبان/گفتار^۱ به قرینه احوال ناآگاه می‌جوید. باین‌حال به نظرش نظم

۱. Langue / parole

نمادین هر جامعه همیشه ناتمام است و ضمناً هرگز با ایده‌آلش منطبق نمی‌شود؛ و آلا زبان و تاریخ در تحریف یا تغییر ساخت‌های نمادین جامعه از آزادی مشروط برخوردار نبوده یا نهادهای اجتماعی در تماس با نهادهای اجتماعی سایر جوامع دچار فرهنگ‌پذیری نمی‌شدند. به‌علاوه نمی‌توان کسانی چون شمن‌ها یا بیماران روانی و جسمانی را به لحاظ بیرون بودن از نظم نمادین گروه اجتماعی یا گفتمان غالب تنها به لحاظ عدم تناسب با دستگاه جمعی نمادهایش به دست فراموشی سپرد و پیچیدگی‌های پویای‌شان را در کلیت جامعه نادیده گرفت. در غیر این صورت معلوم نمی‌شود در کدام شرایط اجتماعی است که تعامل ایجاب می‌کند افراد دردمند و رنجیده‌خاطر

به پرستاری شمن‌های حرفه‌ای تن داده و آنها را در تداوم روایت چنین داستانی حتی به قید یادآوری شومی سرنوشتش توسط وی شریک سازند.

از این نگره مثلاً می‌توان نظریه شمن‌گرایی و بیمار روانی را صورت‌بندی کرد؛ زیرا رفتار نابهنجار وابسته به نمادپردازی اجتماعی است و روان‌کاو همچون شمن نمی‌تواند بی‌تکیه بر آن عمل کند. بیمار روانی به اسطوره باور دارد و عضوی از جامعه مؤمنان به آن است. ارواح سرپرست و ارواح خبیثه، هیولاها و حیوانات جادویی، همه بخشی از دستگاهی منسجم‌اند که در آن مفهوم طبیعی جهان تقریر می‌شود. بیمار این موجودات افسانه‌ای را می‌پذیرد یا هرگز وجود آنها را زیر سؤال نمی‌برد؛ ولی آلام مزمن و خودسر چونان عنصری

بیگانه در کالبدش غیرقابل قبولند و این‌ها همان مواردی هستند که شمن با ادغام‌شان درون کلی اسطوره‌ای معنادارشان می‌سازد. درمانگری شمن‌ها را نه جادویی پیش‌پاافتاده که باید چیزی معادل عملکرد یک روان‌کاو فرویدی شمرد. گرچه در درمان شمنی، این پزشک (شمن) است که سخن می‌گوید؛ ولی در درمان روان‌کاوانه این کار به بیمار واگذار می‌شود. روان‌کاو خوب کسی است که بیشتر زمان درمان را ساکت مانده و نقش او آن است که به بیمار انگیزه‌ای با حضور دیگری بدهد و حتی می‌توان گفت بیمار را تحریک کند تا وی همه خصومت‌هایی را که متوجه خود می‌بیند به این دیگری منتقل کند. در هر دو مورد درمان با تولید یک اسطوره انجام می‌گیرد، چنانکه شمن

اسطوره را به زبانی در می‌آورد که برای بیمار قابل فهم باشد و به او اجازه می‌دهد آن را به نام در آورد و بدین ترتیب درکش کند و شاید از همین طریق بر آلام غیرقابل درک واقعی و مجازی غالب آید؛ اما در روان‌کاوی این بیمار است که باید اسطوره خود را بسازد. روان‌کاوی هم منشأ اختلافات روانی را به کمترین موارد ممکن و معطوف به نخستین تجربیات زندگی و به روابط میان نوزاد با محیط خانوادگی‌اش تقلیل می‌دهد تا بیمار از میان آنها دست به انتخاب زند. در آنجا نیز بیمار می‌تواند اختلافات غیر قابل بیان یا غیر قابل اذعان خود را که یک معنی دارند، به واژگانی بازگرداند که در اسطوره خاص داستان وی وجود دارد و به این لحاظ خود را آزاد احساس نماید. بدین‌سان بیماری روانی و شمن‌گرایی ریشه در

نمادپردازی اجتماعی داشته و از همان طریق به
معناسازی اجتماعی می‌گرایند. «ما باید رفتار
جادویی را چونان پاسخ به وضعیتی ببینیم که به
ذهن از طریق تظاهرات عاطفی نشان داده می‌شود،
اما پاسخی که گوهرش فکری است». (Lévi-
Strauss, ۱۹۷۷: ۱۸۴)

کل پیچیده مرتبط و چندوجهی و مستمراً در
حال تحول لوی استروس با تأملات تقویمی پیوسته
و تحلیل‌های دائماً معروض تفاسیر مجدد همراه
می‌شود تا برخی حقایق ثابت یا علل نهایی از
پدیده مورد مطالعه را بر آفتاب افکند. لذا او
پیدایش اسطوره‌ها و استمرارشان در مسیرهای
مختلف را در محدوده زمانی معین و حسب
مکانیسم‌های خلاق پی می‌گیرد تا پویایی آنها را

روشن کند. بر این سیاق انتزاعی‌ترین نقطه صورت‌گرایی لوی‌استروس از موسیقی، زیبایی‌شناسی یا شعر سر در می‌آورد یا جابه‌جایی مناظر او از انسان‌شناسی به روان‌کاوی یا تاریخ برای دیدن متقابل‌شان درست همانند برقراری تقابل‌هایی دوتایی مثل طبیعت-فرهنگ یا خام-پخته، آشنا-غریبه، نزدیک-دور با همه تنش‌های ذاتاً پویای متقابل و اغلب منجر به تناقض و برگشت توجیه می‌پذیرد.

بر این سیاق تاریخ نشانگر ارتباط فرهنگ‌ها با یکدیگر و نگرش‌شان نسبت به هم است. درعین‌حال مفهوم‌سازی تاریخی در قالب همین فرهنگ‌ها صورت می‌گیرد؛ چنانکه جامعه نیز از همین تاریخ و فرهنگ معنا می‌پذیرد. وقتی مقوله‌ای مثل ولرم حائل دو مقوله گرم-سرد شود،

نشانگر برهه‌ای از افزایش شمول‌پذیری معنایی فرهنگ آن است. مسئله اما این است که تا چه حد تعمیم شکل‌های خاصی از تاریخ جوامع به مابقی مثلاً در زمینه تحلیل فرهنگی نهادهای‌شان ممکن است. ساخت‌گرایی با نشان دادن چگونگی تعبیه تاریخ در مثلاً اسطوره می‌تواند با فکر یا ایدئولوژی نیز همین معامله را کرده و زنجیره حوادث منتهی به عادات شناختی را در این روند تشخیص دهد. حتی در نظام خویشاوندی نیز همچون داد و ستد اقتصادی می‌توان از این حیث شاهد برآمدن کارکردهایی چون تبادل زنان بین گروه‌های اجتماعی به واسطه ازدواج برای حفظ نظم اجتماعی یا اتحاد قبایل بود. نظام‌های خویشاوندی پس حاکی از ساخت‌های ذهنی متجلی در فرهنگی‌اند

ناظر به قواعد مبادله همچون پول یا کلمه. به همین ترتیب خود-دیگری نیز شرکای تبادل معرفت حسب تقابل‌های دوتایی^۱ هستند.

نظام‌های نمادین نامشهود مانند طبقه-بندی‌هایی چون توتم‌پرستی مبین کارکرد ذهن درگیر خلق آنها بوده و عناصر زیبایی‌شناسانه نظیر شعر را در این ذهن با همه فاصله از ذهن فایده-اندیش مدرن نشان می‌دهد. فرایند شناختی ضمناً با کارکرد مکانیسم‌های عصبی توأم است و دوگانگی‌های متجلی در آن نظیر جسم-ذهن نیز مبین فرهنگی است واقع در تقابلی دوتایی با طبیعت. قوانین متفاوت این عرصه‌ها را نمی‌توان با معرفتی واحد تحلیل کرد و تبیین متفاوت این ظرفیت‌های ذهنی به ظرفیت‌های معرفتی جدیدی نیاز دارد. شکل طبقه‌بندی تفکر توسط

۱. binary oppositions

لوی استروس با هدف گسترش شبکه‌ای متکثر از واقعیت‌دریافتی و نمادین‌شده بر این سیاق‌گاہ از ریاضی و گاہ از منطق بهره می‌گیرد تا درک گروه‌های خاص اجتماعی را ملاک‌دریافتی معرفتی از سراسر فرهنگ سازد. لذا بررسی پدیده‌های فرهنگی محلی مثل زبان، خویشاوندی، بوم‌شناسی، تاریخ، اسطوره‌ها، مناسک و آداب و رسوم درعین مقایسه‌پذیری با هدف کشف ساخت‌های اساسی عام توسط وی پی‌گرفته می‌شود و با عبور از مرز ذهنی و درنوردیدن عرصه روان به ساخت‌های مادی معطوف می‌شود تا وجود جهان‌شمول ساخت‌های بنیادی خاص در طبیعت انسان فاش گردد. بر این پایه منشأ نمادین جامعه با نماد به‌عنوان اساس ساخت‌نظم اجتماعی و خصوصاً تجلی چهره بیانی آن در ثبت و تصویر واقع در دنیایی از علائم انتزاعی مربوط است.

خلاصه اینکه لوی استروس به رابطه اسطوره و سایر مؤلفه‌های فرهنگی نظیر موسیقی چونان میراث نمادگرایی زیباشناسانه در ملتقای ریاضیات، فلسفه و تاریخ ایده‌ها پرداخت. تولید فرهنگی ذهن و جهان بر این بنیان نه از مجاورت ساده و تقابل‌های صرفاً دوتایی که از تعامل پویا عوامل روانی - حسی با شرایط انسانی-اجتماعی زادن می‌گیرد. در این میان گرچه زبان در شناخت غیریت با مشکل قوم‌محوری دست به گریبان است؛ لیکن ظرفیت تقابل‌های دوتایی تصورات آن مثلاً در مرتبط سازی خود-دیگری می‌تواند از این محدودیت در گذرد. لازمه این گذر اما درک درستی از مدل‌های مختلف فرهنگی مثل تعلق و هویت در تاریخ نه تنها میان سنت و مدرن که میان استعمارگران و مستعمرات است. تمایز فرهنگی از این حیث معرفت‌ساز می‌شود؛ زیرا بدون زبانی بینا فرهنگی و مصر بر دیالوگی معطوف

به فهم متقابل، تماس فرهنگی برای دریافت کلیات
مقدور نمی‌نماید.

زندگی نامه

کلود لوی استروس در سال ۱۹۰۸ میلادی در بلژیک زاده شد. پدرش نقاش و عاشق موسیقی و ادبیات بود و جد پدری‌اش موسیقیدان و رهبر ارکستر و پدر بزرگش هم خاخام. در نوجوانی طراحی لباس و اپرا را پی گرفت و در جوانی از اعضای فعال حزب سوسیالیست فرانسه شد. لوی استروس دوران دبیرستان را در مدرسه ژانسون دو سایی^۱ گذراند.

لوی استروس طی سالیان ۳۲-۱۹۲۷ میلادی در رشته حقوق و فلسفه دانشگاه پاریس تحصیل کرد و مطالعه جامعه‌شناسان فرانسوی را در دستور کار خود نهاد. آراء فروید نظیر امکان رساندن ناخودآگاه

۱. Jeanson de Saily

به سطح خودآگاه اندیشه یا تلقی امر غیرعقلانی چونان حاصل اندیشه عقلانی را در کلاس فلسفه کشف کرد. در سال ۱۹۲۹ میلادی با سیمون دو بووار و موریس مرلوپونتی آشنا شد و سپس تا سال ۱۹۳۴ میلادی در دبیرستانی به تدریس فلسفه پرداخت. در آن سال برای تدریس جامعه‌شناسی به دانشگاه سائوپائولوی برزیل رفت و در آنجا تا سال ۱۹۳۷ میلادی به تحقیق درباره قبایل بدوی آمریکای جنوبی پرداخت. سپس طی سالیان ۴۰-۱۹۳۹ میلادی خدمت نظام وظیفه را در فرانسه گذراند.

سال ۱۹۴۱ میلادی بود که لوی استروس دوباره فرانسه را ترک کرد؛ اما این بار به قصد ایالات متحده. به برکت دخالت‌های فراوان عمه‌اش که از